

کعبتین

سه شش، سه یک، دوشش، دو یک

آن نرد باز عشق که جان در نبرد باخت
بردی نمی کنند حریفان نبرد او

نرد از بازیهای قدیم ایرانی و از آن گونه سرگرمیهاست که در محافل اشراف و ارباب دولت رواج داشته. قدیمی ترین سندی که در آن بدین بازی اشاره شده و شرحی مبسوط درباره آن داده شده، شاهنامه استاد طوس است. ممکن است در میان انبوه آثار ادب عربی و فارسی مأخذی قدیمتر از شاهنامه نیز یافت که در آن بدین بازی اشارت رفته باشد، اما گمان نمی رود که هیچ یک از مدارک قدیم درباره آن شرحی مفصلتر از آنچه فردوسی در شاهنامه آورده است داده باشد.* حکیم طوس اختراع نرد را در دوران انوشروان، آخرین پادشاه نامدار ساسانی می داند و مخترع آن را بزرگمهر وزیر افسانه ای وی یاد می کند و گوید هندوان رسولی به دربار او فرستادند و بازی شطرنج را به ایرانیان عرضه کردند و از ایشان خواستند که یا نحوه باختن آن را نشان دهند یا از گرفتن باژ و ساو چشم بپوشند. بزرگمهر دانای ایرانی راه بازی با دستگاه شطرنج را یافت و در برابر آن نرد را اختراع کرد و از هندوان خواست تا روش بازی با آن را کشف کنند. هندوان نتوانستند و همچنان به پرداختن باژ و ساو ملزم باقی ماندند و بزرگمهر خود راه باختن نرد را بدیشان آموخت.

این مطلب قصه ای است که مانند بسیاری قصه های دیگر درباره روزگار انوشروان ساخته شده و ترجمه حال و سرگذشت او را به صورت درازترین ترجمه تمام شاهان ساسانی در آورده است.

اگر این قصه بر ساخته روزگار بعد از انوشروان باشد، باری اختراع نرد می بایست قدیمتر از عصر خسرو انوشروان باشد تا بتوان آن را بدو نسبت داد. به هر حال اساس بازی شطرنج نیروی فکر و عقل و تدبیر است اما در بازی نرد فقط نیمی از جریان بازی و سرنوشت حریفان رهین تدبیر ایشان است و نیم دیگر در گرو تصادف و اتفاق مساعد و نقش آوردن در بازی است (گو این که امروزه گروهی نرد بازان حرفه‌ای وجود دارند که می‌توانند شش دانگ اختیار بازی را به دست نیروی تدبیر و کاردانی خویش بیاورند و تا آن جا که صاحب این قلم به چشم خویش دیده، دست بردن از ایشان غیر ممکن است، اما این پدیده مربوط به روزگار ماست و در قدیم چنین چیزی وجود نداشته).

فردوسی اختراع نرد به وسیله بزرگمهر را چنین شرح می‌دهد:

خرد با دل روشن انباز کرد	به اندیشه بنهاد بر تخت نرد
دو مهره بفرمود کردن ز عاج	همه پیکر عاج هم‌رنگ ساج
یکی رزمگه ساخت شطرنج‌وار	دو رویه بر آراسته کارزار
دو لشکر بیخشد بر هشت بهر	همه رزمجویان گیرنده شهر
زمین‌وار، لشکرگهی چار سوی	دو شاه گرانمایه و نیکخوی
کم و بیش دارند هر دو به هم	یکی از دگر بر نگیرد ستم
به فرمان ایشان سپاه از دو روی	به تندی بیاراسته جنگجوی
یکی را چو تنها بگیرد دو تن	ز لشکر بر این یک تن آید شکن
به هر جای پیش و پس اندر سپاه	گرازان دو شاه اندر آن رزمگاه
همی این بر آن، آن بر این برگذشت	گهی رزم کوه و گهی رزم دشت
بر این گونه، تا بر که بودی شکن	شدندی دو شاه و سپاه انجمن

سپس در وقتی که هندوان به درست باختن نرد راه نمی‌برند، بازی را بدیشان

می‌آموزد:

بگسترده پیش اندرون تخت نرد	همه گردش مهره‌ها یاد کرد
سپهدار بنمود و جنگ سپاه	هم آرایش رزم و فرمان شاه

این بیتها نیز در حاشیه چاپ مسکو برای مزید توضیح در باب نرد آمده است:

که این نرد شد ساخته چون به مهر	همین مهره‌ها زوست چون ماه و مهر
چو سی روز و سی شب سیاه و سپید	بگردد همی مهره سی پر امید
چو نیک و بد و سعد و نحس فلک	بگردد همی در بروج و درک

آن جفت مهره را که امروز معمولاً «طاس» می‌نامند در قدیم «کعبتین» می‌گفته‌اند و چون برای راست باختن و پیشگیری از هرگونه تقلب و «طاس گرفتن»، آن دو را در طاسکی می‌گذاشته و می‌ریخته‌اند تا دست نردباز با آن تماس نداشته باشد، رفته‌رفته به علت دشواری نام مهره‌ها (کعبتین) و آسانی نام ظرف آن (طاس)، نام ظرف به‌مظروف اطلاق شد و آن را «طاس» خواندند.

شادروان استاد محمد معین در فرهنگ خود در تعریف کعبتین گوید:
تثنية كعبه، دو مهره شش پهلوی بازی نرد که معمولاً از استخوان سازند. دو طاس نرد.

شواهدی نیز از متنهای ادبی فارسی آورده است که بعد آنها را یاد خواهیم کرد.
در راحة الصدور راوندی درباره نرد چنین آمده است:

به حکایت آورده‌اند که مأمون خلیفه نردباختی. گفتی اگر بمانم گویم کعبتین بد آمد. اما اگر شطرنج بد بازم چه گویم جز آن که بد باختم! - اگرچه عقل و سروری و مهتری آن است که خسرو پرویز برگزید که او هرگز نرد نباختی و به شطرنج مشغول بودی. او را گفتند چرا نرد نبازی؟ گفت همه جهان باید که حاجت از من خواهند. من چون حاجت از استخوانی مردار خواهم؟^۲

شواهدی دیگر درباره کعبتین، راست بودن کعبتین: به درستی و امانت بازی کردن، ضد کعبتین کز در میان آوردن: «تا حریف ظریف و مجاهر امین نباشد در آن شروع نشاید پیوست.»^۱

استاد شادروان مجتبی مینوی در حاشیه صفحه ۱۹۴ کلیله و دمنه خویش، شرحی آورده - که جزء مطالب اساسی این بحث است. اینک بخشی از آن:

کعبتین دشمن (یا عدو، یا خصم) باز مالیدن: ظاهراً آن باشد که نقش حریف را باطل کنند. یعنی نقشی بیاورند باطل کننده و مغلوب کننده نقش او؛ و یا این که در مقابل داو کردن حریف کعبتین را به علامت تسلیم و قبول باخت به ملایمت پیش خصم بگذارند. و این جا مجازاً به کار رفته و مراد این است که به نرمی و مجاملت عمل دشمن را خنثی سازند و خطر و ضرر او را از خود و مملکت دور کنند. در المعجم (چاپ قزوینی، ص ۳۵۲) بیتی از شاعری بی ذکر نام او آمده:

کجا توانم مالید کعبتین عدو بلی اگر تودهی مرا به حق یاری

و درد یوان قوامی رازی (چاپ طهران، ص ۸۲) آمده است:

گر تو را در نرد محشر مهرهای شبیه است کعبتین مرگ چون مالی کزین در بشدنی
و در جامع التواریخ رشیدی (چاپ کاترمر، ص ۲۳۸) این عبارت دیده
می شود: خلیفه گفت: مقتضای رأی تو در دفع این خصم قاهر و قادر
چیست؟ وزیر گفت: کعبتین خصم به بذل مال باز باید مالید (عین این
عبارت را میرخواند در روضة الصفا آورده است، جزء پنجم، ص ۷۲، س ۳،
از پایین در چاپ بمبئی). کاترمر این جمله را نیز از نسخه ای خطی از
تاریخ و صاف نقل کرده است: لشکری که بدان کعبتین خصم باز تواند
مالید.

شادروان استاد معین شواهدی دیگر، هم از کیله و دمنه چاپ مینوی آورده است:
کعبتین دشمن به لطف باز مالیدن: «چون دشمن به مزید استیلا و مزیت
استعلا مستثنی شد... و رعیت در معرض تلف و هلاک آیند کعبتین دشمن
به لطف باز مالند و مال را سپر ملک و ولایت و رعیت گردانند. (کیله:
۱۹۳-۱۹۴). کعبتین دغل انداختن = کعبتین کژ در میان آوردن:
متداز کعبتین دغل در بساط حسن در نرد عشق، برد حریفی که پاک باخت
و نیز اگر خواهی که کعبتین کژ در میان آری هم بر آن اطلاع افتد.» (کیله مینوی:
۲۷۲)

در قمره زمانه فتادی به دست خون و امال کعبتین که حریفی ست بس دغا

کلفه «نقش» نیز از اصطلاحات نرد است به معنی آوردن شماره های مساعد. خواجه
حافظ راست:

داده ام باز نظر را به تذوی پرواز باز خواند مگرش نقش و شکاری بکند
یکی از موارد معروف آوردن «نقش»، نشستن هر دو کعبتین بر روی یک شماره
است: دو یک، دو شش و غیره که امروز آن را جفت (جفت شش و جفت چهار و غیره و
جفت یک را جفت کور یا کورکور) می نامند. علت نقش بودن این نوع خالها،
جایزه ای است که به بازیگر داده می شود. امروز هریک از دو حریف که جفت آورد
می تواند به جای دوبار، چهار بار (چهار شش، چهار سه و غیره) بازی کند.
در متنهای ادبی گذشته گاه به صراحت به «نقش» اشاره شده (دو شش، دو یک) و
گاه نیز گفته شده است که هریک از دو کعبتین روی خال معینی نشسته اند. در این مورد

اخیر هیچ‌گاه به بیش از دو نقش اشاره نشده. اینک شواهد آن:

کعبتین وار پیش نقش قضا	همه تن چشم بی بصر ماییم
زین دو تا کعبتین و سی مهره	گرو رقه قدر ماییم
دست خون است و هفده خصل حریف	وه که در ششدر خطر ماییم ^۸
چون دوش جمع برآید چو یاران مسیح	بر من این ششدر ایام مگر بگشاید ^۹
مقامی صفتی کن طلب که نقش قمار	دو یک شمارد اگرچه دوش زند عذرا ^{۱۰}
پنج یک برگرفته باد فلک	که دوش را دو یک شمار کند ^{۱۱}
روز روشن ندیده‌ام ماناک	همه عمرم به چشم درد گذشت
زین دو تا مهره سپید و سیاه	که بر این سبز تخت نرد گذشت ^{۱۲}

شواهدی که تلویحاً از آن چنین بر می‌آید که بیش از دو «طاس» در بازی به کار نمی‌رفته:

شش پنج زند سروران نقش	یک نقش رسد فروتران را ^{۱۳}
هرچه زین روی کعبتین یک و دو است	بر دگر روی او شش است و چهار ^{۱۴}
دغا در سه و چار بینی نه در یک	من و نقش یک کز دغا می‌گیریم ^{۱۵}
رقه همچون قطب وز شش چاربر دو کعبتین	از سه سو پروین و نقش فرقدان انگبخته ^{۱۶}
چون کار به کعبتین عشق افتد	شش پنج زش حقایقی باید ^{۱۷}

اما شواهد بسیاری نیز در دست داریم که در آنها به جای دو نقش از سه نقش یاد شده:

مهره شادی نشست و ششدره برخاست	نقش سه شش بر سه زخم کام برآمد ^{۱۸}
دغا در سه شش پیش بینی ز یاران	چو یک نقش خواهی دغایی نیابی ^{۱۹}
کعبتین را گر سه شش خواهید نقش	نام رندان بر زبان یاد آورید ^{۲۰}
زخمی که سه یک بود خواهی که سه شش گردد	یک دم سه و یک می‌خور با یار به صبح اندر ^{۲۱}
هر بار دل از طالع کی زخم سه شش خواهد	کاین نقش به صد دوران یک بار نیندیشد ^{۲۲}
وصل تو در خواستم از کعبتین یعنی سه شش	چون بدیدم جز سه یک از دست هجران نبود ^{۲۳}
مرا بر کعبتین دل سه شش نقش آمد از وصلش	زهی نقشی که این بارم چنان آمد که من خواهم ^{۲۴}
سه یک دوستان سه شش خواهم	که همه با گرو به کین باشم
ور سه شش نقش خویش یک بینم	هم نخواهم که نقش بین باشم ^{۲۵}
بر بساطش ز مدحت اندیشی	عنصری را سه شش دهم پیشی ^{۲۶}

اصطلاح سه شش و سه یک، پیش از خاقانی و بعد از او نیز رواج داشته است. معروف‌ترین شاهد آن رباعی ارزقی هروی است که نظامی عروضی آن را در قصه نرد باختن طغان شاه در ضمن «مقاله شعر» از چهار مقاله آورده است:

گر شد سه شش خواست سه یک زخم افتاد تا طن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رای شاهنشاه یاد در خدمت شاه روی بر خاک نهاد^{۲۷}
در دیوان انوری نیز این رباعی آمده است:
سی سال درخت بخت من بار آورد تا این سه ششم به روی تیمار آورد
زان روی به رویم این قدر کار آورد تا دشمنم از دوست پدیدار آورد^{۲۸}
در گلستان شیخ اجل سعدی نیز این جمله آمده است: «مقامر را سه شش می باید
ولیکن سه یک می آید.»^{۲۹}

در این بیت از عیند زاکانی:

نقش سه شش طلب مکن از کعبتین دهر کاین نقش پنج روزه بردن از خیال نیست^{۳۰}
و این بیت از منظومه سندباد نامه اثر سید عضدالدین یزدی شاعر معاصر حافظ:
بینیم تا کعبتین فلک چه خواهد نمودن، سه شش یا سه یک؟^{۳۱}
نیز اصطلاح سه شش و سه یک به کار رفته است. این شاهد را نیز شادروان دکتر معین از
جوامع الحکایات عوفی در فرهنگ خود نقل کرده:

پنج کنیزک داشت که بر چهار رکن بساط حسن او نرد خوبی باختندی و
در طاسک دلربایی به کعبتین زیبایی سه شش زدندی.

این شواهد، و بسیاری شواهد دیگر که به احتمال در منتهای فارسی مندرج است و
هنوز از آنها استخراج و در جایی گردآوری نشده، موجب شد که گروهی از استادان
ادب گمان برند که در روزگاری غیر معین، نرد را با سه «طاس» می باخته‌اند.
شادروان دکتر معین در فرهنگ خود در توضیح «سه شش» چنین آورده است:

سه شش: (بازی نرد در قدیم) سه عدد شش که سه طاس با هم آورند. سپس همان
رباعی ارزقی را شاهد آورده. نیز در ذیل سه شش زدن گوید: آوردن سه عدد خال شش با
سه طاس. بعد جمله استخراج شده از جوامع الحکایات را به صورت شاهد یاد کرده، اما
نفرموده که این «دوران قدیم» چه وقت است. چه یکی از مدارک بسیار قدیم ادب
فارسی شاهنامه فردوسی است و در آن به صراحت گفته شده که دو طاس بیش در بازی
نمی آمده.

پس از او استاد محترم آقای دکتر ضیاءالدین سجادی نیز در تعلیقات دیوان خاقانی

همین مطلب را تکرار کرده‌اند:

در قدیم با سه طاس بازی می‌کرده‌اند و به این جهت سه شش و سه یک می‌گفته‌اند.^{۲۲}

شادروان مجتبی مینوی نیز در حواشی کلیله و دمنه خویش همین مطلب را با لحنی قاطع‌تر آورده:

کعبتین سه پارچه استخوان مکعب که بر هریکی اعداد یک تا شش رسم و نقر کرده باشند (امروزه فقط دو پارچه به کار برده می‌شود) و در بازی نرد در طاس می‌گذارند (یا در دست می‌گیرند) و بر تخته نرد می‌افکنند و بر طبق عددی و نقشی که آمده باشد بازی می‌کنند.^{۲۳}

ظاهراً مستند آن استاد شادروان در این اظهار نظر صریح و روشن و قاطع همان شواهدی است که در مورد سه شش و سه یک نقل شده. شگفتنا که استاد در حواشی همان صفحه در مقام شرح کلمه «نَدَب» چنین گوید:

نَدَب گرو قمار یعنی آنچه بر سر آن گرو بسته باشند که بازنده به برنده بدهد. در باب خصل (هر بار داو و برگرد) و ندب و داو فره و دست خون و اصطلاحات دیگر بازی نرد در کتب لغت و نقایس الفنون و غیره مطالبی آمده است که چون طریقه بازی قدما را نمی‌دانیم بر ما مجهول است.^{۲۴}

و خواننده با شگفتی از خود می‌پرسد که اگر طریقه بازی قدما را نمی‌دانیم از کجا با این صراحت و با وجود شواهدی که حکایت از آمدن دو طاس در بازی نرد می‌کنند می‌گوییم «سه پارچه استخوان را ... بر تخته نرد می‌افکنند و بر طبق عددی و نقشی که آمده باشد بازی می‌کنند؟»

مؤلف نقایس الفنون (که احتمالاً خود هیچ‌گاه نرد نباخته و اطلاعات خود را از کتابها گرفته) نیز نخست بنا را بر آن می‌گذارد که تعداد کعبتین سه تاست و سپس بر آن اساس جمله‌هایی فلسفی و معما گونه می‌نویسد:

عدد کعبتین را ۳ بنا بر آن نهادند که حرکات اکثر سیارات به سه فلک تمام شود، مثل و خارج مرکز و تدویر؛ یا خود بنا بر آن که وجود کواکب و حرکات بعد از سه چیز متحقق شود: واجب الوجود تعالی و تقدس و عقل کل و فلک.^{۲۵}

نوشته نقایس الفنون مصادره به مطلوب است و هیچ چیز را ثابت نمی‌کند. مؤلف

نخست بنا را بر آن گذاشته که طاس در بازی نرد سه تاست و سپس روی آن استدلال، بلکه خیال بافی کرده و اگر می گفت من دیده ام که نرد را با سه طاس بازی می کنند گواهی او بسیار با ارزش تر از استدلالهای فعلی وی بود.

در میان شواهدی که یاد کردیم گواهی فردوسی از همه قدیمتر و روشنتر و ارزشمندتر است. وی گوید:

دو مهره بفرمود کردن ز عاج	همه پیکر عاج هم رنگ ساج
یکی رزمگه ساخت شطرنج وار	دو رویه بر آراسته کارزار
دو لشکر بیخشد بر هشت بهر	همه رزمجویان گیرنده شهر
زمین وار لشکر گهی چار سوی	دو شاه گرانمایه و نیکخوی
کم و بیش دارند هر دو بهم	یکی از دگر برنگیرد ستم
به فرمان ایشان سپاه از دو روی	به تندی بیاراسته جنگجوی
یکی را چو تنها بگیرد دو تن	ز لشکر بر این یک تن آید شکن
به هر جای پیش و پس اندر سپاه	گرازان دو شاه اندر آن رزمگاه...

تفسیر فردوسی از بازی نرد این است که وی تخته نرد را مانند عرصه شطرنج به صورت دو لشکرگاه فرض می کند و دو مهره عاج (کعبتین) را دو شاه می پندارد که از دو روی برای کارزار آماده شده اند و دو لشکر آنان بر هشت بهر تقسیم شده و این دو شاه گرانمایه هر چه دارند از کم و بیش هر دو مانند هم است (یعنی قوای آن دو مساوی است) و به فرمان ایشان (به حکم نقشهای کعبتین) دو سپاه از دو روی با هم مقابل می شوند و آن دو شاه در میدان جنگ به این سوی و آن سوی می روند.

با این تشبیه، وقتی دو طاس مانند دو شاه فرمانروای میدان جنگ باشد دیگر شاه سوم در میان نمی گنجد.

برای بازی نرد تفسیری دیگر نیز در افواه جریان دارد که جنبه عرفانی و ماوراء طبیعی آن قویتر است. در این توجیه کعبتین را به منزله آفتاب و ماه گرفته اند که هر روزه عرصه چرخ را در می نوردند. دوازده خانه نرد (که مهره ها باید سرانجام در آن گرد آید و سپس برداشته شود) به منزله دوازده ماه، و سی مهره نیز کنایه از سی روز هر ماه است. تسلط بازیگر در بازی به منزله کوشش و تدبیر او در پیش بردن و توسعه دادن زندگی خویش است، و نقش کعبتین که در اختیار او نیست همانند قضا و قدر و مشیت الهی است که خارج از اراده شخص حاکم بر اوست.

مهرها و خانه‌های تخت، نرد را نیز به سیاه و سپید تقسیم کرده‌اند که کنایه از شب و روز است.

بی شک برای طرز چیدن مهره‌های دو حریف در آغاز بازی (هفت مهره در خانه‌های حریف و هشت مهره در خانه‌های خود و جای آنها و تعداد هریک (۵ + ۲ در خانه حریف در خانه‌های اول و دوازدهم او و ۳ + ۵ در خانه‌های ششم و هشتم خود او) نیز چنین تفسیر و چنین توجیهی وجود دارد اما بنده از آن آگاه نیستم.

با این تفسیر نیز طاس سوم به هیچ روی در بازی نمی‌گنجد. از این گذشته در میان آوردن سه طاس اساس بازی را تغییر می‌دهد و به کلی آن را دگرگون می‌کند و حال آن که از قدیمترین ادوار (شاهنامه، که خود آن واقعه را به دوران انوشروان نسبت می‌دهد) سندی در دست داریم که نرد را با دو طاس بازی می‌کرده‌اند. اکنون نیز بازی مثل همان روزگاران با دو طاس جریان دارد. بنابراین اگر بازی با سه طاس را محقق بدانیم باید تخت نرد با دو کعبتین بازی شده باشد، سپس در دورانی که ابدأ بر ما معلوم نیست چه وقت است، دو طاس را به سه طاس تبدیل کرده باشند و باز در روزگاری غیر معلوم بازی را به صورت قدیمتر در آورده و دو کعبتین را به جای سه تا برگزیده باشند و این امر بر ابهام و اشکال قضیه می‌افزاید. علاوه بر آن با قبول کردن صورت «بازی با سه طاس» باید تمام شواهدی را که مبنی بر بازی با دو طاس است نادیده بگیریم و این کار آسان نیست. از این گذشته در دیوان شاعری مانند خاقانی (که بیش از همه اصطلاحات گوناگون نرد را در شعر خود آورده) هم به شواهدی بر می‌خوریم که گوید نرد با دو طاس بازی می‌شده و هم به بیتهایی که در آن از سه شش و سه یک سخن رفته است و این دیگر به کلی نامعقول است که بگوییم نرد در دوران زندگی یک شاعر گاه با دو و گاه با سه طاس بازی می‌شده. بنابراین برای اصطلاحاتی مانند سه شش و سه یک باید معنی دیگری یافت.

یک بیت از خاقانی ممکن است در این راه ما را یاری دهد و آن این است:

بر بساطش ز مدحت اندیشی عنصری را سه شش دهم بیشی^{۱۱}

«بیشی دادن» در این بیت همان است که امروز آن را «آوانس دادن» گوئیم و

منظور شاعر آن است که در مقام سرودن شعر ستایش آمیز من به عنصری (که بزرگترین شاعر ستایشگر است) سه شش بیشی می‌دهم، یعنی بدو اجازه می‌دهم که سه شش بیشتر بازی کند. امروز هم نردبازان در موقع رجزخوانی گویند: من در بازی با فلان کس یک «جفت شش» به او آوانس می‌دهم، یا به حریف گویند: می‌خواهی یک «جفت

شش» هم اضافه بازی کن، و جفت شش بزرگترین بازی نرد و بزرگترین نقش آن است و بازیگر امروزی با آوردن آن چهار بارشش بازی می کند.

گذشته از این مطالب «کعبتین» به صیغه تثنیه است. تثنیه عبارت از صیغه ای است که فقط بر دو دلالت می کند. در بسیاری زبانها، خاصه زبانهای نوتر این صیغه از میان رفته و مفرد باقی مانده که بر یک چیز دلالت می کند و در برابر آن جمع وجود دارد که دال بر بیش از یک است. در این زبانها (که اکثریت زبانهای دنیاست) تثنیه را جزء جمع آورده و برای بیش از یک، صیغه جمع را به کار می برند، اگر ما صیغه تثنیه را که فقط دلالت بر دو چیز می کند به جای جمع استعمال کنیم نقض غرض است، چه برای بیش از دو، در تمام زبانهای دنیا صیغه ای دیگر (جمع) وجود دارد و به هیچ روی منطقی نیست در زبانی که صیغه تثنیه وجود دارد آن را به کار ببریم و از آن اراده صیغه جمع کنیم.

این امر نه تنها از نظر منطقی درست نیست، بلکه در عمل نیز هیچ سابقه ای برای آن نمی توان یافت و در زبان و ادب عرب و شعر و نثر پر حجم آن دیده نشده که هیچ یک از متقدمان یا متأخران تثنیه را به جای جمع به کار برده باشد.^{۲۵} از این روی کعبتین را به معنی سه طاس گرفتن غلط و بی سابقه است.

در نظر بنده سه شش و سه یک و مانند آن در شعر و نثر گذشتگان بدین معنی است که بازیگر در هنگام آوردن نقش (جفت شش و جفت چهار و غیره) سه شش یا سه چهار (به جای چهار بار که امروز معمول است) بازی می کرده. این فرض تمام تناقضهایی را که بیشتر گفتیم از میان بر می دارد، یعنی بدین ترتیب می توان دید که آمدن دو شش و سه شش در شعر گوینده ای، با یکدیگر منافعی نیست. علاوه بر این چنین فرضی به هیچ روی اساس بازی نرد را به هم نمی ریزد.

آخرین مدرکی که ممکن است مورد استناد هواداران بازی نرد با سه طاس قرار گیرد این بیت خاقانی است:

از پی سی طفل را بر یک بساط آن سه لعبت ز استخوان آخر کجاست^{۲۶}
مراد از سی طفل بر یک بساط سی مهره نرد است که هر پانزده تای آن مربوط به یک حریف است و هیچ شک نیست که «سه لعبت ز استخوان» نیز سه طاس است، زیرا خاقانی بارها کعبتین را «لعبتان استخوان» و «لعبت از استخوان» خوانده:

لعبتان چشمها حیران که ما بر تخت نرد چشمها از لعبتان استخوان انگیخت^{۲۷}

بر سر تخت فرد چون طفلان لعبت از استخوان کنند همه^{۳۸}
 بنابراین در این مورد به هیچ روی نمی‌توان «سه لعبت را به سه بار «شش» یا سه
 بار «یک» بازی کردن حمل کرد و بی هیچ شبهه باید پذیرفت که در بساط تخت فرد
 سه طاس وجود داشته. اما این امر را چگونه می‌توان با آنچه پیش از این یاد شد وفق
 داد؟

ظاهراً در قدیم سه طاس در تخت فرد می‌گذاشتند که گاه هر سه یکسان و گاه یکی
 از آنها از دو تای دیگر درشت‌تر بود. سومین طاس نه برای ورود در بازی، بلکه برای
 نگاهداشتن حساب «داو»های دو طرف به کار می‌رفت. اگر یکی از حریفان در ضمن
 بازی، خود را پیشتر از حریف می‌دید و می‌خواست «داو» کند یعنی مبلغ بازی را به دو
 برابر ترقی دهد، آن طاس را که روی یک آن بالا بود بر می‌داشت و روی دورا به سوی
 بالا می‌کرد. اگر حریف قبول داشت بازی ادامه می‌یافت و گرنه دست را «می‌شستند»
 (یعنی به هم می‌زدند) و حریفی که داو را نپذیرفته بود همان گرو نخستین را
 می‌پرداخت. اما گاهی ادامه بازی را با دوبرابر مبلغ گرو بسته می‌پذیرفت و چون در
 ادامه بازی می‌دید از حریف پیش افتاده است او نیز «برگرد» می‌کرد، یعنی طاس را
 بر می‌داشت و روی سه را به سوی بالا می‌کرد. باز اگر حریف قبول می‌کرد بازی دنبال
 می‌شد و گرنه دست شسته می‌شد و حریفی که برگرد را نپذیرفته بود دوبرابر مبلغ گرو
 بسته را به طرف می‌داد.

این کار ممکن بود باز تکرار شود و حریفی که برگرد را پذیرفته بود خود را جلوتر
 ببیند و او را به حریف برگرداند یعنی آن روی طاس را که چهارخال داشت به سوی
 بالا کند. پس از پایان بازی مبلغ برد و باخت بر اساس خالهایی که رو به بالا بود
 حساب و پرداخت می‌شد. تخت نردهایی که مردم عادی در اماکن عمومی مانند قهوه
 خانه‌ها یا در خانه خود با آن بازی می‌کردند اغلب طاس سوم را نداشت و طرفین مجبور
 بودند حساب داوها را با چوب کبریت یا لویا یا چیز دیگری نگاهدارند و هر حریفی
 که داو یا برگرد می‌کرد - مثلاً - یک چوب کبریت در سمت خود می‌گذاشت و اگر در
 طی بازی چند بار داو بر می‌گشت در پایان کار میان دو حریف بر سر تعداد داوها
 اختلاف روی می‌داد (خاصه آن که در برابر هر داو بازنده باید معادل نخستین مبلغ گرو
 بسته پردازد و گاهی کار به نزاع و مکابره نیز می‌کشید) و حال آن که نگاهداشتن
 حساب داوها به وسیله یک طاس هیچ مجالی برای ایجاد اختلاف به طرفین نمی‌داد.

بنده خود این گونه تخت نردها را دیده است. سازنده برای آن که طاس سوم به جای

کعبتین وارد بازی نشود آن را درشت‌تر ساخته بود. در امریکا تخت نردهایی می‌سازند که بر روی طاس سوم به جای نشاندن خالها ارقام یک تا شش را می‌نویسند تا روشن‌تر باشد و آسان‌تر خوانده شود و مصرف سومین لعبت استخوان چیزی جز این نیست. شواهد بازی نرد و کعبتین در آثار ادبی فارسی پیش از اینهاست که مذکور افتاد. شاید در لغت نامه (که اکنون در دسترس بنده نیست) شواهدی دیگر یاد شده باشد. نیز امید است محققان جوانتر، و خوانندگان عزیز که در این باب شاهد یا شواهدی در اختیار دارند آن را با مجله ایران‌شناسی در میان بگذارند و این بحث را که فعلاً جز فرض و نظری شخصی نیست و هرگونه نقض یا ابرام آن رواست، تکمیل کنند و به نتیجه قطعی برسانند.

بخش خاور نزدیک، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی

حواشی و توضیحات

* یعقوبی در تاریخ خود در ضمن گفتگواز پادشاهان هند در شرح پادشاهی «هیران» گوید: مردم بلاد هندوستان با مرگ بیایی، دانشمندان خود را از دست دادند. تا آن که «هیران» پادشاه شد و کسی را خواست که آداب و رسوم و دین پدرانش را زنده کند. پس «قفلان» که مرد هوشمندی بود نزد شاه آمد و گفت آدمی نوعی ست از حیوان و... حیوان کتر و ناچیزتر از آن است که آفریدگار تدبیر و تربیتش کند بلکه پرورش حیوانات و تدبیر آنها را فلک انجام می‌دهد. شاه گفت: صورت و برهان آنچه را می‌گویی بیاور تا ببینم.

«قفلان» نرد را اختراع کرد و گفت مردم اتفاق دارند که گردش زمان یک سال یعنی دوازده ماه است که دوازده برج باشد و روزهای ماه سی و روز است به این معنی که هر برج را سی درجه است و ایام هفته هفت روز است چنان که کواکب سیاره هفت ستاره است... آن گاه قفلان برای نشان دادن اینها صفحه‌ای ساخت به جای سال و در آن بیست و چهار خانه به شماره ساعاتی شب و روز، در هر طرفی دوازده خانه مانند ماهها و برجهای سال قرار داد. پس برای آن سی مهره به جای روزهای ماه و درجه‌های برجها مهیا نمود و دو نگین را شبیه شب و روز گردانید، در هر نگینی شش جهت بود و شش، عدد تامی ست دارای نصف و ثلث و سدس... در هر نگینی هرگاه می‌افتاد از بالا و پایین هفت نقطه بود، در زیر شش یکی و در زیر پنج دو تا و در زیر چهار سه تا مانند شماره روزهای هفته و هفت ستاره سیار که خورشید و ماه و زحل و مشتری و مریخ و عطارد و زهره باشد. سپس آن را میدان آزمایش دومرد قرار داده هر یک را نگینی داد و گفت: به هر کدام از این هفت نقطه از بالای آن بیش از حریفش دادم بازی را شروع کند و دو نگین برای او فراهم گردد و آنچه از دو نگین نقطه به رو افتد مهره‌ها به همان حساب گردانده شود. این را مثلی قرار داد برای بهره‌ای که در نتیجه گردش فلک به ناتوان می‌رسد و محرومی که بر اثر گردش سپهر عاقل و کاردان بدان گرفتار می‌شود. به این ترتیب پادشاه منطبق او را پذیرفت و در میان اهل کشور شایع گشت و اهل هندوستان جریان امور خود را به تدبیر هفت کواکب سیار دانستند. (تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی محمد ابراهیم آبتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۷۱، جلد اول ص ۱۰۹-۱۱۰).

سپس یعقوبی گوید چون بر اساس این عقیده اختلال در کارها راه یافت دیگری آمد و شطرنج را اختراع کرد

که بنای آن بر عقل و تدبیر است. نیز در خاشیه همین صفحه مترجم قول مسعودی در مروج الذهب را نقل کرده که نویسد: «پس از برهمن پسر بزرگش باه بود به پادشاهی رسید و بازی نرد در زمان او اختراع شد، (مروج الذهب: ۸۰/۱).

این روایتها با روایت فردوسی که اختراع نرد را پس از شطرنج و به دست ایرانیان می‌داند اختلاف اساسی دارد اما در این روایت نیز تعداد کبکین دو است گویا این که فردوسی آنها را نشان ماه و آفتاب گرفته و بمعنوی هریک از آن دو را وسیله تعیین تقدیر یکی از طرفین و خالهای روی کبکین را نشان روزهای هفته فرض کرده است.

۱ - شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو: ۲۱۱/۸ بیتهای ۲۷۱۴ به بعد.

۲ - همان مأخذ: ۲۱۴/۸ بیتهای ۲۷۷۴ و ۲۷۷۵.

۳ - راجح‌الصدور، چاپ اوقاف گیب، لندن ۱۹۲۱، به تصحیح پروفیسور محمد اقبال: ۴۱۵.

۴ - کلیلہ و دمنہ، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دانشگاه تهران: ۲۹۲-۲۹۳.

۵ - واله هروری، کلیلہ و دمنہ، به تصحیح مینوی، ۲۷۲ حاشیه.

۶ - دیوان خاقانی؛ چاپ دکتر ضیاءالدین سجادی: ۱۶.

۷ - دیوان حافظ، چاپ استاد خاتلری، غزل ۱۸۴، بیت ۵.

۸ - دیوان خاقانی، چاپ دکتر سجادی: ۴۸۴.

۹ - همان منبع: ۱۵۸.

۱۰ - همان: ۱۱.

۱۱ - همان مأخذ: ۱۷۳.

۱۲ - همان کتاب: ۵۳۷.

۱۳ - همان دیوان: ۳۲.

۱۴ - همان: ۱۹۷.

۱۵ - همان مدرک: ۲۹۰.

۱۶ - همان مأخذ: ۳۹۳.

۱۷ - همان منبع: ۵۹۲.

۱۸ - دیوان خاقانی: ۱۴۳.

۱۹ - همان دیوان: ۴۱۷.

۲۰ - همان: ۴۷۴.

۲۱ - همان مأخذ: ۴۹۷.

۲۲ - همان مدرک: ۵۰۱.

۲۳ - همان کتاب: ۵۷۶.

۲۴ - همان منبع: ۶۲۶.

۲۵ - همان دیوان: ۷۹۰.

۲۶ - همان: ۴۸۶.

۲۷ - چهار مقاله، به تصحیح شادروان استاد محمد معین: ۷۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کعبتین. سه شش، سه یک، دو شش، دو یک

- ۲۸ - دیوان انوری، تصحیح سعید نفیسی، ص ۵۹۸.
- ۲۹ - گلستان، چاپ امیرکبیر: ۱۹۱۱.
- ۳۰ - دیوان عید زاکاتی به تصحیح محمد جعفر محجوب (زیر چاپ) غزل ۳۱، بیت دوم.
- ۳۱ - سندباد نامه منظوم، به اهتمام محمد جعفر محجوب (زیر چاپ) بیت ۶۶۰.
- ۳۲ - دیوان خاقانی، : ۱۰۴۷.
- ۳۳ - کیله و دمنه، به تصحیح استاد مینوی، چاپ دانشگاه تهران، حاشیه صفحه ۱۹۴.
- ۳۴ - رخسار صبح، شرح قصیده‌ای از خاقانی، تألیف میرجلال الدین کزازی: ۲۸۷. به نقل از فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون، به تصحیح بهروز ثروتیان، انتشارات دانشگاه تبریز: ۳۰۰.
- ۳۵ - با این که خود در این باب اطمینان داشتم از درست عزیز دانشور خود استاد مهدوی دامغانی که از متنبیان در زبان و ادب عرب هستند نیز سؤال کردم و ایشان نظر مرا تأیید کردند.
- ۳۶ - دیوان خاقانی: ۴۹۲.
- ۳۷ - همان منبع: ۳۹۳.
- ۳۸ - همان کتاب: ۴۸۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی